

این اثر، برگردانی است از:

Rich Dad , Poor Dad
What the Rich Teach Their Kids About Money-
That the Poor and Middle Classe Do Not!

by
Robert T. Kiosaki & Sharon L. Lechter , C.P.A.

First Warner Books: May 2000

سرشناسه	کیوساکی، رابرت - ۱۹۳۷ - Kiyosaki, Robert T.
عنوان و نام پدیدآور	توصیه‌های بابای پولدار، بابای بی پول / نویسندگان رابرت کیوساکی، شارون لیچتر؛ ترجمه و تدوین: امیردیوانی
مشخصات نشر	قزوین: سایه گستر، ۱۳۸۶
مشخصات ظاهری	۲۹۵ ص.
شابک	۹۷۸ - ۹۶۴ - ۵۰۲ - ۲۵۳ - ۰۰
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا	
یادداشت	Rich dad, poor dad: what the rich teach their kids about money : عنوان اصلی: 2000 that the poor and middle class do not
یادداشت	کتاب حاضر اولین بار با عنوان پدر پولدار، پدر بی پول، با ترجمه ماسک بهادری و توسط انتشارات پیک ترن در سال ۱۳۸۰ منتشر شده است.
عنوان دیگر	پدر پولدار، پدر بی پول.
موضوع	امور مالی شخصی.
موضوع	سرمایه گذاری.
موضوع	تزوین.
شناسه افزوده	لیچتر، شارون، Lechter, Sharon
شناسه افزوده	امیردیوانی، ابوالمفضل، ۱۳۱۹ - مترجم.
رده‌بندی کنگره	ر ب ۹۱۳۸۶ پ ۹ ک ۹ / HG ۱۷۹
رده‌بندی دیویی	۳۳۱.۱۴
شماره کتبی‌شناسی ملی	۱۴۸۸۹۴



انتشارات سایه گستر

- نام کتاب: توصیه‌های بابای پولدار، بابای بی پول
- نویسندگان: رابرت کیوساکی، شارون لیچتر
- مترجم: ا. امیردیوانی
- مقابله خوان: سمیه بالایی
- چاپ اول - ۱۳۸۷
- شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
- قیمت: ۳۰۰۰۰ ریال
- لیترگرافی، چاپ: الهادی
- شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۵۰۲ - ۲۵۳ - ۰۰
- انتشارات سایه گستر: قزوین، چهارراه نادری
- تلفن: ۰۲۸۱ - ۲۲۳۸۰۳۳ - ۲۲۳۵۳۰۵

این کتاب را به همه‌ی پدران و مادران سرتاسر جهان که
مهم‌ترین مربیان فرزند خویشان هستند، پیشکش می‌کنم.

«کیوساکی»

www.ketab.ir

فهرست مطالب

- ۱- دیباچه‌ی نویسنده..... ۷
- ۲- سرآغاز مترجم..... ۲۵
- ۳- فصل اول: بابای پولدار، بابای بی پول..... ۲۹
- ۴- فصل دوم: ثروتمندان برای پول کار نمی کنند..... ۳۹
- ۵- فصل سوم: از چه سبب دانش مالی را می آموزیم؟..... ۸۷
- ۶- فصل چهارم: در کار دیگران دخالت نکنید..... ۱۲۵
- ۷- فصل پنجم: پیشینه‌ی مالیات‌ها و قدرت شرکت‌های سهامی..... ۱۳۷
- ۸- فصل ششم: پولدارها، پول سازند..... ۱۵۵
- ۹- فصل هفتم: برای فراگیری کار کنید- نه جهت کسب درآمد..... ۱۸۹
- ۱۰- فصل هشتم: چیرگی بر موانع..... ۲۱۳
- ۱۱- فصل نهم: شروع به کار..... ۲۴۳
- ۱۲- فصل دهم: باز هم بیشتر می‌خواهید؟..... ۲۷۹
- ۱۳- آخرین بخش: چه سان می‌توانیم هزینه‌ی تحصیلی دانشگاه
فرزندانمان را با درآمدک خود تامین کنیم؟..... ۲۸۷

این یک نیاز است

آیا آموزشگاه، بچه‌ها را برای دنیای حقیقی آماده می‌سازد؟ پدر و مادرم به من می‌گفتند: «چنانچه با جدیت هر چه تمامتر درس بخوانی و نمره‌های خوبی بگیری، دارای شغلی پردرآمد با مزایای عالی خواهی شد.» آرمان آنان این بود که امکان تحصیلات دانشگاهی را برای من و خواهر بزرگترم فراهم سازند تا اینکه بیشترین امکان کامیابی را در زندگی داشته باشیم. زمانی که سرانجام در سال ۱۹۷۶ با رتبه‌ی ممتاز و کسب عنوان تقریباً بهترین دانشجوی کلاس در رشته‌ی حسابداری از دانشگاه فلوریدا، دانش‌آموخته شدم - ایشان به هدف خود رسیده بودند و این بالاترین کامروایی زندگی‌شان به شمار آمد. به استناد «طرح جامع» به استخدام یک شرکت معظم حسابداری درآمدم و مشتاقانه منتظر شغل دایمی و بازنشستگی پیش از موعد ماندم.

همسرم، مایکل، شیوه‌ی مشابهی را در پیش گرفت. ما هر دو در خانواده‌ی سخت‌کوش با درآمدی متوسط و برخوردار از ارزش‌های اخلاقی کار، پرورش یافته بودیم. او هم با نمره‌های ممتاز دانش‌آموخته شده بود، ولی دو رشته را به پایان رسانده بود به این ترتیب که نخست مدرک مهندسی گرفت و سپس دانشکده‌ی حقوق را به اتمام رساند. طولی نکشید که به استخدام یکی از شرکت‌های حقوقی معتبر واشینگتن دی.سی درآمد که فعالیتش در قلمرو حق انحصاری اختراعات بود. به نظر می‌آمد که آینده‌ی درخشانی را در پیش رو دارد. مسیر شغلی‌اش به خوبی مشخص بود و بازنشستگی قبل از موعدش نیز تضمین شده بود!

هر چند در پیشه‌های خویش کامیاب بوده‌ایم، ولی آن گونه که توقع داشتیم، به این توفیق دست نیافته‌ایم. چند بار تغییر شغل داده‌ایم - که هر یک

بنا به دلایل منطقی صورت می‌گرفته- اما هیچ طرحی، در جهت حقوق بازنشستگی، به خاطر ما منظور نشده بود. وجوه صندوق بازنشستگی ما تنها از طریق حق بیمه‌ی شخصی که خودمان می‌پرداختیم، تأمین می‌شد.

مایکل و من، با داشتن سه بچه زندگی مشترک رضایت‌بخشی داریم. اکنون که دارم این مطالب را می‌نویسم، دو تن از فرزندانم سرگرم تحصیل در دانشکده‌اند و سومی تازه وارد دبیرستان شده است. ما بودجه‌ی هنگفتی را صرف آنان کرده‌ایم تا اطمینان یابیم فرزندانمان به عالی‌ترین مرتبه‌ی تحصیلی نایل خواهند آمد.

در سال ۱۹۹۶، روزی یکی از پسرانم، با حالتی سرخورده و نومید از مدرسه، به خانه برگشت. وی که بی‌دل و دماغ، کلافه و خسته بود، معترضانة گفت: «چرا باید وقتم را برای خواندن مطالبی تلف کنم که هیچ وقت در زندگی واقعی به دردم نمی‌خورد؟!» بی‌درنگ پاسخ دادم: «برای این که اگر نمره‌های خوبی نگیری، نمی‌توانی وارد دانشکده شوی.»

وی در جواب گفت: «کی می‌خواه بره دانشکده؟ من می‌خوام پولدار بشم!» من با اندکی هراس و نگرانی مادرانه گفتم: «اگر به دانشکده نروی، نمی‌توانی صاحب شغل خوبی بشوی و تازه چنانچه کار پردرآمدی نداشته باشی، چطور می‌توانی برای ثروتمند شدن نقشه بکشی؟»

پسرم پوزخندی زد و سرش را با اندکی بی‌حوصلگی تکان داد. ما قبلاً چند بار راجع به این موضوع صحبت کرده بودیم. او سرش را پایین آورد و روی از من برگرداند. اندرزهای مادرانه‌ام به گوش وی نمی‌رفت!

در عین حالی که از زیرکی و اراده‌ی قوی بهره داشت، پیوسته جوانی مؤدب و محترم هم بود. حال نوبت من بود که به سخنانش گوش فرا دهم: «مامان، با زمان جلو برو و به دور و برت نگاه کن، توانگرترین افراد، به علت برخورداری از تحصیلات عالی به مال و منال نرسیده‌اند. زندگی «مایکل جردن» و «مدونا» را در نظر بگیر. حتا «بیل گیتس» نیز که از دانشگاه هاروارد ترک

تحصیل کرد و مایکرو سافت را بنیاد نهاد، حالا در سی سالگی، پولدارترین مرد آمریکاست. یکی از بازیکنان بیس بال که سالانه افزون بر چهار میلیون دلار عایدی دارد، حتا به عنوان آدم «کند ذهن» شناخته شده است!»

بین ما سکوت طولانی برقرار شد. از ذهنم گذشت که من هم همان پندهای پدرم را برای پسرم بازگو می کردم. جهان پیرامون ما دگرگون شده، اما نصیحت ها همان است که بود!

دیگر، داشتن تحصیلات عالی و اخذ نمرات ممتاز، متضمن کامیابی نیست و گویی احدی، به جز بچه های من، به این واقعیت پی نبرده بود. وی ادامه داد: «مامان، من نمی خوام عین شما و پدرم یکریز کار کنم. شما پول کلانی درمی آورید و ما در خانهای وسیع و مجهز به انواع وسایل راحتی، سرگرمی و اسباب بازی زندگی می کنیم. اگر به توصیه های شما گوش دهم، سرانجام من هم زندگی مثل شما خواهم داشت، باید فقط شب و روز یک بند کار کنم تا مالیات های کمرشکن بپردازم و غرق بدهی شوم! دیگر هیچ امنیت شغلی وجود ندارد. من درباره ی اخراج کارکنان اضافی (تعدیل نیرو) و اطلاعات زیادی دارم. در ضمن می دانم که درآمد دانش آموختگان امروز، کمتر از زمانی است که شما از تحصیل فراغت یافتید. پزشکان را در نظر بگیرید. آنان تقریباً بدان مقداری که در گذشته پول درمی آوردند، درآمد ندارند. می دانم که نمی توانم به تأمین اجتماعی یا حقوق بازنشستگی شرکت متکی باشم. به پاسخ های جدیدی نیازمندم.»

حق با او بود. به جواب های تازه ای احتیاج داشت، من هم همین طور. شاید اندرزه های پدرم به درد آدم هایی می خورد که پیش از سال ۱۹۴۵ چشم به جهان گشوده بودند، لیکن احتمال داشت جهت آن گروه از ما که در دنیای به سرعت متغیری متولد شده بودیم، فاجعه آمیز بود. تا کی قادر بودم واقعاً به فرزندانم گوشزد کنم: «به مدرسه بروید، نمره های خوب بگیرید و به دنبال شغل سالم و آتیهدار باشید.» می دانستم که باید به جست و جوی شیوه های

جدیدی بپردازم تا تحصیلات آنان را هدایت کنم.

به عنوان یک مادر و حسابدار [که پیشه‌ام بود] نگران عدم آموزش امور مالی به بچه‌ها در آموزشگاه بوده‌ام. امروزه بیشتر جوانان، قبل از پایان یافتن دوره‌ی تحصیلات دبیرستانی، حتی پیش از آن که دوره‌ای را در مورد پول و طریقه‌ی سرمایه‌گذاری طی کرده باشند، کارت اعتباری دارند، چه برسد به این که دریابند بهره‌ی مرکب (ربح مرکب) چه سان بر کارت اعتباری اثر می‌نهد. به زبان ساده، بدون آگاهی از اعتبار پول و یا داشتن معلومات درباره‌ی امور مالی، نمی‌توانند برای رویارویی با جهانی که در انتظارشان است، آمادگی داشته باشند. دنیایی که در آن، بر خرج کردن و هزینه، بیش از پس‌اندازها، تأکید شده است!

زمانی که پسر ارشدم دانشجوی سال اول دانشکده بود، به سبب کاربری غیرمعارف کارت اعتباری‌اش، مایوسانه بدهی بالا آورد، نه تنها یاری‌اش کردم که کارت‌های اعتباری خود را لغو کند، بلکه به جست‌وجوی برنامه‌ای پرداختم که مرا در آموزش امور مالی به فرزندانم یاری نماید.

سال گذشته روزی همسرم از دفترش به من زنگ زد و گفت: «کسی را می‌شناسم که به گمانم باید با وی دیدار کنی. نامش رابرت کیوساکی است. به بازرگانی و سرمایه‌گذاری اشتغال دارد و برای درخواست پروانه‌ی بهره‌برداری از یک فرآورده‌ی آموزشی، نزد من آمده است. به نظرم این، همان کسی است که در پی‌اش هستی.»

درست همانی که در جست‌وجویش بودم

شوهرم مایک چنان تحت‌تأثیر گردش وجوه نقد، فرآورده‌ی آموزشی جدیدی که رابرت کیوساکی ابداع کرده بود، قرار گرفته بود که ترتیبی داد تا هر دوی ما در آزمونی از نمونه‌ی آزمایشی وی شرکت جویم. از آن جایی که این، نوعی بازی آموزشی بود، من از دختر ۱۹ ساله‌ام هم که دانشجوی سال

اول دانشگاه محلی بود خواستم که در صورت تمایل در این سرگرمی شرکت کند و وی نیز راضی شد.

حدود پانزده تن شرکت‌جویان در آزمون آن روز به سه گروه تقسیم شدند. حق با مایک بود. این همان فرآورده‌ی آموزشی بود که به دنبالش بودم. اما گیری در کار بود. این بازی شامل یک صفحه‌ی مونوپلی رنگی بود با یک موش صحرایی غول‌آسا و خوش لباس در وسط! لکن برخلاف مونوپلی، دو مسیر نیز در این صفحه هست که یکی در داخل و دیگری بیرون صفحه‌ی یاد شده قرار دارند. هدف از بازی، خروج از راه مسیر درونی بود- چیزی که رابرت، آن را «مسابقه‌ی جاه‌طلبی (رقابت بی‌رحمانه)» می‌نامید- ورود به مسیر خروجی و یا «راه میان‌بر (کوتاه‌ترین راه)». منظور رابرت این بود که «راه میان‌بر» می‌نمایاند که چه طور ثروتمندان در زندگی واقعی ایفای نقش می‌کنند. آنگاه رابرت، «مسابقه‌ی جاه‌طلبی» را برای ما شرح داد.

«چنانچه به طرز زندگی طبقه‌ای که تحصیلات متوسطی داشته و سخت‌کوشند، نظر افکنید، درمی‌یابید که مسیر همسانی را می‌پیمایند. کودک متولد می‌شود، به مدرسه می‌رود و پدر و مادر به دلیل سرآمد همه بودن بچه در گرفتن نمره‌های ممتاز و ورود به دانشکده دچار هیجان شده و بر خود می‌بالند. او دانش‌آموخته می‌شود، شاید متعاقباً به دانشکده‌ی تحصیلات تکمیلی وارد گردد و ضمن تنظیم برنامه‌ای دقیق، شفلی مطمئن و قطعی را بجوید. وی درمی‌یابد که پیشه‌ی مورد نظرش شاید پزشکی یا وکالت دادگستری باشد یا به ارتش بپیوندد و کارمند دولت شود. معمولاً زمانی که شروع به پول درآوردن می‌کند، کارت‌های اعتباری هم یکجا به دستش می‌رسد و خرید شروع می‌شود- البته اگر قبلاً کارت اعتباری نداشته باشد.»

همین که بچه‌ها پول زیادی به چنگ بیاورند، به جاهایی می‌روند که

سایر جوانان در آن پرسه می‌زنند، با افراد برخورد می‌کنند، قرارمدار می‌گذارند و گاه کارشان به ازدواج می‌کشد. حالا زندگی جالب شده است، زیرا زن و شوهر هر دو کار می‌کنند و درآمد دو نفره لذت‌بخش است! آنان احساس کامیابی می‌کنند، آینده‌شان تابناک است و بر آن می‌شوند که خانه، خودرو و تلویزیون بخرند، به تعطیلات بروند و بچه‌دار شوند. بسته‌ی خوشبختی از راه می‌رسد. نیاز زیادی به پول هست. زوج خوشبخت تشخیص می‌دهند که کارهای‌شان فوق‌العاده مهم است و بر تلاش خویش می‌افزایند و کارکنان کارآتری می‌شوند و حتی متعهدتر می‌گردند. دوباره به دانشگاه برمی‌گردند تا مهارت‌های تخصصی‌تر کسب کنند تا اینکه درآمد بیشتری به دست آورند. امکان دارد شغل دیگری هم انتخاب کنند. درآمدهای‌شان بیشتر می‌شود، اما در کنار آن، میزان مالیات پرداختی ایشان افزون می‌گردد و مالیات اموال غیرمنقول‌شان به خاطر خانه‌ی بزرگ و جدید و مالیات‌های تأمین اجتماعی و سایر مالیات‌ها اضافه می‌شوند. مبلغ چک حقوق‌شان چشمگیر است، اما در شگفت‌اند که این همه پول چطور شد. آنان با کارت اعتباری خویش چند مؤسسه کار گزارش بورس و یا مقداری خواربار می‌خرند. حالا بچه‌ها پنج و شش ساله شده‌اند و نیاز به پس‌انداز هزینه‌های دانشگاهی و مخارج دوران بازنشستگی فزونی می‌گیرد.

«این زوج خوشبخت که ۳۵ سال قبل چشم به جهان گشوده‌اند، اینک در تداوم زندگی روزمره، به دام «رقابت بی‌رحمانه» اسیر شده‌اند. به خاطر صاحبان شرکت‌شان، پرداخت مالیات‌های دولتی و واریز وام‌های رهنی بانک و سایر هزینه‌های کارت اعتباری خود تلاش می‌ورزند.»

«آنگاه به کودکان‌شان اندرز می‌دهند: درستان را خوب بخوانید، نمره‌های بالا بگیرید تا بتوانید کار و شغل آتی‌داری بگیرید. آنها از پول، چیزی نمی‌دانند جز اینکه شدیداً کار می‌کنند و دیگران از ساده‌لوحی‌شان سود می‌برند. این فرایند، مدام از نسلی به نسل پرتلاش انتقال می‌یابد و این مسابقه‌ی کمرشکن است!»

یگانه راه رهایی از چنین «رقابت بی‌رحمانه»، اثبات خبرگی و کارآزمودگی در حسابداری و سرمایه‌گذاری است که به احتمال قوی دو مسأله‌ی بسیار مشکل جهت تسلط در امور شمرده می‌شود. به عنوان یک حسابدار قسم خورده^۱ و آموزش دیده که زمانی در شرکتی معظم کار کرده است، حیرت کردم که رابرت، فراگیری این موضوع را با شوخی و هیجان مطرح ساخته است. این روند چنان به خوبی دگرگون می‌شد که هنگامی که با جدیت می‌کوشیدیم از «مسابقه‌ی جاه‌طلبی» رها گردیم، فوراً از یادمان می‌رفت که در حال آموختنیم.

طولی نیاورید که آزمون محصول به بعد از ظهر نشاط‌انگیزی تبدیل شد که طی آن من و دخترم درباره‌ی موضوعاتی سخن گفتیم که قبلاً هرگز بحث نکرده بودیم. به عنوان حسابدار، این بازی که به صورت درآمد^۲ و ترازنامه^۳ بود، نیاز داشت، برایم آسان بود. بنابراین فرصت یافتیم که با آگاهی از مفاهیمی که دیگران نمی‌دانستند، به دخترم و افرادی که در گروهم بودند، یاری رسانم. من آن روز نخستین و تنها فرد در کل گروه آزمون بودم که از «مهلکه» جان بدر بردم. در عرض پنجاه دقیقه توانستم در مسابقه برنده شوم، و حال آنکه مدت مسابقه تقریباً سه ساعت بود.

در گروهی که من بودم، یک بانکدار، یک صاحب شرکت و یک برنامه‌نویس رایانه بود. چیزی که مرا شدیداً برمی‌آشفته، این بود که اینان چه اطلاعات ناچیزی از حسابداری و سرمایه‌گذاری داشتند، مسائلی که در زندگی‌شان اهمیت بسزایی داشت. نمی‌دانستم که در زندگی واقعی خویشتن چه سان از عهده‌ی امور مالی برمی‌آمدند. اکنون می‌توانستم دریابم که از چه رو دختر نوزده ساله‌ام هم اطلاعات اندکی از امور مالی دارد، لکن اینها آدم‌های

۱. CPA=Certified Public Accountant (U.S.A.)

۲. Income Statement

۳. Balance Sheet

عادل و بالغی بودند که دست کم دو برابر وی سن داشتند.

بعد از آن که از «رقابت بی رحمانه» خلاصی یافتم، دو ساعت بعد به نظاره‌ی دخترک و این بزرگسالان فرهیخته و مرفه که تاس تخته بردشان را می‌چرخاندند و امتیاز شمارهای‌شان را حرکت می‌دادند، پرداختم. هر چند خشنود بودم که همه‌ی آنان دارند مطالب زیادی فرا می‌گیرند، ولی از این ناراحت بودم که چه سان این افراد عاقل و بالغ اصول و مبانی حسابداری و سرمایه‌گذاری ساده را نمی‌دانستند. برایشان دشوار بود که رابطه‌ی بین صورت درآمد^۱ و ترازنامه^۲ را دریابند. همان گونه که دارایی‌های^۳ خویشتن را خرید و فروش (معامله) می‌کردند، از به یادآوری هر داد و ستدی که ممکن بود روی جریان (گردش) نقدی^۴ آنها اثربخش باشد، رنج می‌کشیدند. با خود می‌اندیشیدم چند میلیون انسان در دنیای واقعی از لحاظ مالی تنها بدین سبب تلاش می‌ورزند که هیچ گاه چنین آموزش‌هایی را نیاموخته‌اند؟

خدا را شکر که آنان سرگرمند و حواس‌شان، به امید برنده شدن در بازی، پرت است. بعد از آن که رابرت به مسابقه پایان داد، پانزده دقیقه وقت به ما اختصاص داد تا راجع به جریان (گردش) نقدی با همدیگر به بحث و نقد بپردازیم.

صاحب شرکتی که سر میز من بود، خشنود نبود، او که از بازی خوشش نیامده بود، با صدایی بلند گفت: «لازم نیست این بازی را فرا بگیرم، چند حسابدار، بانکدار و وکیل دعاوی را استخدام می‌کنم تا این موضوع را برایم توضیح دهند.»

رابرت در جواب اظهار داشت: «آیا تا به حال توجه کرده‌ای که بیشتر

Income Statement .۱

Balance Sheet .۲

Assets .۳

Cash Flow .۴

حسابداران^۱، بانکداران^۲ و وکلای دعاوی^۳، کارگزاران بورس^۴ و دلالان املاک و مستغلات^۵، ثروتمند نیستند. اطلاعات آن وسیع است و اغلب هم افراد باهوش و زیرکی هستند ولی اکثرشان از ثروت بی بهره‌اند. از آن جایی که در دانشکده‌ها به دانشجویان نمی‌آموزند که توانگران چه می‌دانند، از این افراد پند می‌گیریم. اما روزی که چین رانندگی در بزرگراه که تقلا می‌کنید به سر کارتان برسید اما در راهبندان گیر می‌کنید، همین که به سمت راست خودتان نظر می‌اندازید، حسابداران را می‌بینید که او نیز همین گرفتاری را پیدا کرده است! سرتان را که به چپ برمی‌گردانید، چشم‌تان به کارمند بانک‌تان می‌افتد. این مسأله، واقعیتی را به شما بازگو می‌کند.

برنامه‌نویس رایانه هم که تحت‌تأثیر این بازی قرار نگرفته بود، گفت: «می‌توانم نرم‌افزاری بخرم تا این را به من بیاموزد!»

ولی کارمند بانک که برانگیخته شده بود، بیان داشت: «من این درس را در بخش حسابداری دانشکده آموختم، اما به هیچ روی نمی‌دانستم که آن را چه سان در زندگی واقعی به کار برم. اینک فرا گرفتم و باید خود را از این «رقابت بی‌رحمانه» نجات دهم.

لکن اظهار نظر دخترم، بیشترین تأثیر را بر من نهاد. وی گفت: «آموزش سرگرم‌کننده‌ای داشتم و آموختم که چه‌گونه پول واقعاً کارساز است و به چه طریق باید سرمایه‌گذاری کرد.»

آنگاه افزود: «اکنون می‌دانم که خودم حرفه‌ای را که دوست دارم در

۱. Accountants

۲. Bankers

۳. Attorneys

۴. Stockbrokers

۵. Real Estate Brokers

پیش بگیریم، برگزینیم. نه به خاطر امنیت شغلی^۱ یا منافع‌ای که برایم دربر دارد و یا از این طریق چقدر حقوق عاید می‌شود. چنانچه فرا بگیرم این بازی چه چیزی را می‌آموزد، مختارم هر آن چه را که می‌لیم، یاد بگیرم و انجام دهم... تا به این سبب در رشته‌ای به تحصیل پردازم که بازار کار به فلان مهارت‌های شغلی نیاز دارد. اگر من این را بیاموزم، دیگر همانند بقیه‌ی هم‌شاگردی‌هایم مجبور نخواهم شد نگران امنیت شغلی و تأمین اجتماعی^۲ خودم باشم، همان گونه که آنان در حال حاضر هستند.

پس از اتمام بازی، نتوانستم آن جا بمانم و با رابرت گفت‌وگو کنم، ولی قرار گذاشتیم که بعدها درباره‌ی این طرح بیشتر به صحبت نشینیم. می‌دانستم که منظور او از این بازی، یابوری به مردم بود تا اطلاعات فزون‌تری راجع به امور مالی داشته باشند و من تمایل داشتم که از نقشه‌هایش بیشتر آگاه شوم.

من و همسر، رابرت و خانمش را هفته‌ی بعد به شام دعوت کردیم. با وجودی که اولین بار بود دور هم جمع می‌شدیم، احساس می‌کردیم که گویی سال‌هاست همدیگر را می‌شناسیم.

دریافتیم که وجوه مشترک فراوانی با هم داریم. گستره‌ی صحبت ما از ورزش، بازی و تالار غذاخوری (رستوران) گرفته تا مطالب اجتماعی-اقتصادی^۳ ادامه داشت و پیرامون جهان متحول سخن رانیدیم. درباره‌ی اکثر آمریکایی‌هایی که پس‌انداز اندکی داشتند و یا چیزی برای دوران بازنشستگی‌شان کنار نگذاشته بودند، همچنین راجع به حالت تقریباً ورشکستگی تأمین اجتماعی و تأمین خدمات درمانی سالخورده‌گان^۴، حرف زدیم. آیا لازم بود بچه‌هایم بتوان بازنشستگی ۷۵ میلیون بچه‌ی (دوره‌ی انفجار زاد و ولد^۵) را بپردازند؟ با خود

۱. Job Security

۲. Social security

۳. Socio - Economic

۴. Medicare

۵. Baby Boom: دوران افزایش زاد و ولد در آمریکا به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم (م).

اندیشیدم چه قدر خوب است مردم تشخیص دهند که متکی بودن به حقوق بازنشستگی چه امر پرمخاطره‌ای است!

نگرانی عمده‌ی رابرت، وجود شکاف روزافزون بین توانگران و تهیدستان امریکا و سراسر جهان بود. کارآفرینی^۱ خودآموخته و خودساخته که به سرتاسر جهان سفر و سرمایه‌گذاری کرده بود، می‌توانست در ۴۷ سالگی بازنشسته شود، اما نشد. چون همان نگرانی را داشت که من برای فرزندان خودم دارم. می‌دانست که دنیا دگرگون شده، لیکن نوع آموزش و پرورش همزمان با آن عوض نشده است! به نظر رابرت، کودکان چندین سال را صرف آموزش نظام تحصیلی منسوخ می‌کنند. مطالبی فرا می‌گیرند که هرگز در زندگی‌شان به کار نمی‌برند و آنان را برای جهانی آماده می‌سازند که دیگر اثری از آن نیست. او می‌خواهد بگوید: «امروزه خطرناک‌ترین توصیه‌ای که به فرزندت می‌کنی، این است که به مدرسه و سپس به دانشگاه برو و دنبال کار قطعی و آتیه‌داری باش. این اندرز دیگر قدیمی شده و مفید نیست. اگر می‌توانستی ببینی که در آسیا، اروپا و امریکای جنوبی چه رخ می‌دهد، تو هم چون من دلوپس می‌شدی!»

به باور او این نظر، ناشایست است زیرا چنانچه مایلی فرزندت در آتیه از حیث مالی در آسایش باشد، او نمی‌تواند طبق قواعد و اصول قدیمی و کهنه خود را به دست قضا و قدر بسپارد که کاری است بس پرمخاطره.

پرسیدم که منظورش از «قواعد و اصول قدیمی و کهنه» چیست؟ پاسخ داد: «آدم‌هایی مانند من، به نحو دیگری اقدام می‌ورزند که با شیوه‌ی شما فرق دارد. زمانی که یک شرکت سهامی^۲ اعلام می‌کند که بر آن است تعدیل نیرو بکند، چه رخ می‌دهد؟» جواب دادم: «مردم اخراج و از کار بیکار می‌گردند، خانواده‌ها دچار لطمه می‌شوند و بر شمار بیکاران افزوده می‌شود.»

«خب، صحیح است، اما برای آن شرکت چه رخدادی روی می‌دهد، به

۱. Entrepreneur

۲. corporation

ویژه یک شرکت سهامی عام^۱ در بورس اوراق بهادار^۲ باشد؟»

گفتم: «وقتی تعدیل نیرو^۳ اعلام می‌شود، بهای سهام افزایش می‌یابد. زمانی که شرکتی، هزینه‌های کارگرانش را کاهش می‌دهد، خواه به سبب کاربری دستگاه‌های خودکار^۴، یا کلاً تقویت نیروی کار، مورد پسند بازار است. وی اظهار داشت: «درست است و زمانی که قیمت‌های سهام^۵ افزون می‌گردند، آدم‌هایی نظیر من که سهامدارند، دارا تر می‌شوند. منظورم از برقراری قواعد متفاوت این است که کارمندان می‌بازند و صاحبان و سرمایه‌گذاران برنده می‌شوند.»

رابطه نه تنها تفاوت بین کارمند و کارگزار را وصف می‌کرد بلکه فرق میان سرنوشت خود را در اختیار داشتن و یا واگذاشتن عنوان به سایرین را نیز به خوبی ادا می‌کرد.

من گفتم: «اما درک این امر که چرا چنین رویدادی رخ می‌نماید، برای اکثریت مردم دشوار است. آنان فقط گمان می‌کنند که این منصفانه نیست.» وی گفت: «به همین جهت، احمقانه است که اساساً به بچه‌ای تأکید ورزیم تحصیلات عالی داشته باش.» «به واقع مضحک است که بپنداریم نظام آموزشی مدرسه و دانشگاه، فرزندان ما را برای روبه‌رویی با دنیای پس از دانش‌آموختگی آماده خواهد کرد. هر کودکی به آموزش بیشتری نیازمند است. تعلیمی متفاوت و ایشان باید قواعد و قوانین را بدانند. مجموعه‌ی قواعد و قوانین مختلف.»

او گفت: «قواعد و قوانینی در مورد پول هست که ثروتمندان با آن سر و کار دارند و قواعد دیگری نیز وجود دارد که نود و پنج درصد جمعیت مطابق آن

Public Company .۱

Stock Exchange .۲

Downsizing .۳

Automation .۴

Stock Prices .۵

اقدام می‌کنند و نود و پنج درصد آن قوانین را در خانه یا دانشگاه فرا می‌گیرند. بنابراین امروزه خطرناک است که صرفاً به فرزندان مان توصیه کنیم: «خوب درس بخوان تا کار نان و آبداری گیر بیاوری.» امروزه بچه به آموزش پیشرفته‌تر نیاز دارد و نظام جاری و متداول فعلی را یارای رساندن بار به مقصد نیست! برایم اهمیت ندارد که نظام کنونی چند رایانه در اتاق‌های درس می‌گذارد و یا هزینه‌ای که دانشگاه‌ها می‌کنند، چقدر است، یا نظام آموزشی چگونه قادر است موضوعی را که خود نمی‌داند، آموزش بدهد؟»

در نتیجه، پدر و مادر چطور می‌توانند مطالبی را به فرزندانشان بیاموزند که مدارس از آموزش آن غافلند؟ شما حسابداری را به چه شکل به بچه می‌آموزید؟ آیا آن‌ها کسل و بی‌حوصله نمی‌شوند؟ و سرانجام آیا خود شما در مقام والدی که از مخاطره افکندن پیزارید، به چه ترتیب می‌توانید سرمایه‌گذاری را به ایشان یاد دهید؟ عوض این که به بچه‌هایم بیاموزم کاملاً جانب احتیاط را بگیرند، به این نتیجه‌ی خاص رسیدم که بهترین کار این است که بدانان یاد بدهم هشیار باشند و عاقلانه عمل کنند.

از رابرت پرسیدم: «به این ترتیب، چگونه می‌توانید درباره‌ی پول و تمام مسائلی که راجع به آنان سخن گفته‌ایم، به بچه آموزش بدهید؟» «و چه سان قادریم درک این مطالب را، مخصوصاً به پدران و مادرانی که خودشان نمی‌دانند، آسان گردانیم؟»

وی در پاسخ گفت: «در این زمینه کتابی نوشته‌ایم.»

پرسیدم: «کجاست؟»

جواب داد: «در رایانه‌ام. این نوشته سیال‌هاست که به شکل مطالبی پراکنده ثبت شده است. گهگاه چیزهایی بدان می‌افزایم، اما هیچ وقت به این فکر نیفتاده‌ام که همه را به صورت مجموعه‌ای گردآوری کنم. بعد از آن که کتاب قبلی‌ام در زمره‌ی فروش‌ترین کتاب‌ها درآمد، دست به نوشتن آن زدم. اما این دست‌نوشته‌ی جدید را هیچ گاه تمام نکردم و هنوز در قالب مطالب پراکنده است.»

کتاب مورد بحث به صورت قطعاتی ثبت شده بود. در پی مطالعه و بررسی بخش‌های پراکنده‌ای از آن، امتیازها و مزیت‌هایش را دریافتم و بر آن شدم مطالبش را با افرادی که در این زمانه‌ی متحول زندگی می‌کنند، در میان نهم. ما توافق کردیم که من هم نویسنده‌ی همکار رابرت در اثر یاد شده باشم.

از وی سؤال کردم به نظرش هر بچه تا چه حد نیاز دارد راجع به مسائل مالی آموزش ببیند و او جواب داد به خود بچه بستگی دارد. رابرت در دروان جوانی می‌دانست که می‌خواهد آدم توانگری شود و خوشبختانه به اندازه‌ای کافی بخت با او یار بود که پدر پولداری در کنارش بوده و مایل باشد وی را هم در این راه، هدایت کند. رابرت گفت: «آموزش، شالوده و اساس هر کامیابی شمرده می‌شود. همان طور که مهارت‌های تحصیلی، امری بسیار با اهمیت محسوب می‌گردد، مهارت‌های مربوط به امور مالی و ارتباطی نیز مهم‌اند.»

موضوعی که رابرت در داستان دو پدر پولدار و بی‌پول دنبال می‌کند، نمایانگر چیرگی‌ها و زبردستی‌هایی است که وی در سرتاسر زندگی، به دست آورده است. سنجش دو پدر، دیدگاه مهمی را مطرح می‌سازد. کتابی را که پیش رو دارید، من حمایت مالی، ویرایش و گردآوری کرده‌ام. هر حسابداری که کتاب حاضر را مطالعه می‌کند، بهتر است معلومات دانشگاهی خویش را موقتاً کنار بگذارد و همه‌ی حواسش را صرفاً به نظریاتی معطوف دارد که رابرت بدان‌ها اشاره می‌کند. هر چند حسابداران عمدتاً با همان مقدمات اصول حسابداری معمولاً پذیرفته شده مخالفت می‌ورزند! ایشان پیرامون شیوه‌ای که بر اساس آن سرمایه‌گذاران واقعی تصمیمات مربوط به سرمایه‌گذاری را تجزیه و تحلیل می‌کنند، بینش ارزنده‌ای به دست می‌دهند.

زمانی که به عنوان پدر یا مادر به بچه‌های‌مان توصیه می‌کنیم که «خوب درس بخوانید تا به شغل درست و حسابی برسید.» این سفارش را غالباً بر حسب عادت فرهنگی خود به عمل می‌آوریم که همیشه کار شایسته‌ای بوده که باید به انجام می‌رساندیم. زمانی که با رابرت رو به رو شدم، در آغاز ایده‌ها و اندیشه‌های مرا مبہوت کرده بود. پرورش یافتن با دو پدر، به وی آموخته بود

که در جهت هر دو هدف متفاوت اهتمام ورزد. پدر تحصیلکرده‌اش بدو تجویز می‌کرد که برای شرکت سهامی معتبری کار کند. پدر توانگرش از وی می‌خواست خودش شرکتی برپا دارد. مستلزم پیمودن هر دو مسیر، آموزش بود. لکن موضوعات آن با هم فرق داشتند. پدر تحصیلکرده‌اش او را ترغیب می‌کرد شخص زیرک و باهوشی باشد و پدر ثروتمند به وی امید می‌داد که چگونه هوشمندان و زیرکان را استخدام کند.

داشتن دو پدر، مشکلات زیادی به بار آورد. پدر واقعی رابرت، سرپرست آموزش ایالت هاوایی بود. در آن موقع، رابرت ۱۶ سال داشت. لحن تهدیدآمیز پدرش که می‌گفت: «اگر نمره‌های ممتازی نگیری، شغل خوبی هم به دست نمی‌آوری»، تا اندازه‌ای اثر داشت! گویا وی قبلاً می‌دانست که مسیر زندگی‌اش به داشتن چند شرکت ختم می‌شود نه این که برای آن‌ها کار کند. در واقع اگر پای رابرتن راهنمایی خردمند و سرسخت دبیرستان در میان نبود، امکان نداشت رابرت به دانشکده برود. او بدین حقیقت معترف بود. رابرت مشتاق بود که شروع به جمع‌آوری دارایی خویش کند، اما سرانجام به این نتیجه رسید که تحصیلات دانشگاهی هم منافی برای زندگی‌اش در بر دارد.

صادقانه بگوییم که امروزه دیدگاه‌های مندرج در این کتاب، از نظر پدر و مادرها احتمالاً چندان پذیرفته نشده و سرشار از افراط‌گرایی است. برخی از آنان به خاطر تحصیل فرزندشان در آموزشگاه، به اندازه‌ی کافی واقعاً با دشواری روبارویند. اما در پرتو دگرگونی‌های زمانی خویش به عنوان والدین، لازم است که آماده‌ی شنیدن نظرات جدید و گستاخانه باشیم. برای ترغیب فرزندانمان به کارمند شدن، بدانان توصیه کنید که در سرتاسر عمر خویش، باید فزون‌تر از درآمدشان مالیات بپردازند تا آیا از اندک حقوق بازنشستگی برخوردار بشود یا نه. درست است که مالیات‌ها بیشترین هزینه‌ی افراد را تشکیل می‌دهند. در واقع اکثر خانواده‌ها از ژانویه تا نیمه‌ی ماه می برای دولت کار می‌کنند تا بتوانند مالیات‌های‌شان را بپردازند. بنا بر این ایده‌های جدیدی لازم است که

کتاب حاضر آن‌ها را تأمین می‌کند.

رابت مدعی است که ثروتمندان، فرزندان‌شان را به شیوه‌ی متفاوتی آموزش می‌دهند. در خانه و دور میز شام به تعلیم اینان می‌پردازند. این نظریه‌ها شاید آن چیزهایی نباشد که شما درباره‌ی آن‌ها با فرزندان خویش گفت‌وگو می‌کنید، لکن از شما ممنونم که آن‌ها را بررسی می‌نمایید و توصیه می‌کنم که همچنان به جست‌وجوی‌تان ادامه دهید. به عقیده‌ی من که مادر و حسابدار قسم خورده‌ای هستم، اساساً تأکید بر نمره‌های خوب گرفتن و شغل دلخواهی به دست آوردن، نظریه‌ای کهنه و قدیمی است. باید به فرزندان مان اندرزهای عالمانه‌تری بدهیم. ما به ایده‌ها و آموزش متفاوتی احتیاج داریم. شاید هم به بچه‌های خود سفارش کنیم که بکوشند کارکنان خوبی باشند و در عین حال صاحب شرکت سهامی سرمایه‌گذاری^۱ بشوند که هر دو فکر خوبی است.

به عنوان مادر، امیدوارم که کتاب پیش رو به تمامی پدران و مادران یاری کند. امید رابت به این است به مردم آگاهی بدهد که اگر راهش را درست انتخاب کرده باشد، می‌تواند به سعادت و کامرانی دست یابد. اگر امروزه شما باغبان، سرایدار و یا حتی بی‌کاری، توانایی و استعداد آن را دارید که آموزش ببینید و همان آموخته را به افراد مورد علاقه‌تان بیاموزید تا از حیث مالی مراقب خود باشند. به یاد داشته باشید که اطلاعات مالی^۲، فرایند ذهنی است که از آن طریق می‌توانیم مشکلات مالی خویش را حل کنیم.

این روزها، ما با دگرگونی‌های فناوری، به همان عظمت و شاید هم عظیم‌تر از آنچه پیشینیان با آن رو به رو بودند، رویارویم. هیچ کس جام جهانی^۳ ندارد، اما وجود یک چیز قطعی است و آن این که تغییرات پیش رو، فراسوی واقعیت ماست. چه کسی می‌داند که آینده چه ارمغانی برایمان خواهد داشت؟ لیکن هر رخدادی، روی دهد، ما دو چاره عمده داریم: محتاطانه یا

Investment Corporation .۱

Financial Intelligence .۲

Crystal Ball .۳

زیرکانه اقدام ورزیم؟ با آمادگی برای آموزش و سرانگیختن نبوغ مالی خود و فرزندان‌تان، می‌توانید یکی از دو راه برگزینید.

شارون لچتر

بحث و اقبال به ذهن سازنده روی می آورد

خواننده‌ی گرنامه‌ی:

رابرت کیوساکی، نویسنده‌ی کتاب حاضر را باور بر این است که: «علت عمده‌ای که سبب می‌گردد غالب افراد در تنگناهای مالی روزگار سپری کنند، این است که آن‌ها سالیان متمادی از زندگی‌شان را در آموزشگاه‌ها می‌گذرانند، ولی درباره‌ی پول، چیزی نمی‌آموزند. پیامد امر، این می‌شود که مردم تنها فرا می‌گیرند به خاطر پول تلاش ورزند، لیکن هرگز یاد نمی‌گیرند دست به چه کاری زنند تا پول برای آنان کار کند.»

نویسنده‌ی یاد شده در این اثر، راجع به دو پدرش توضیح می‌دهد که یکی تهدیست و آن یکی توانگر است. اولی بسی هوشمند، فرهیخته و دارای مدرک دکترا از دانشگاه استنفورد و دیگری تا هشت کلاس تحصیل کرده بود. هر دو در حرفه‌هایشان کامیاب بوده و تمام عمرشان را به سختی کار کرده بودند. لیکن وقتی یکی از آنان درگذشت، ده‌ها میلیون دلار برای خانواده و مؤسسات خیریه بر جا گذاشت. در حالی که دیگری بعد از مرگش بدهکار بود. از سایر جستارهای اثر مورد بحث، تفاوت دارایی و بدهی را می‌توان نام برد.

از دیدگاه رابرت، چنان چه کسی دست از کار بشوید، باید دارایی‌های او پول به جیبش سرازیر کند، در صورتی که بدهی‌های وی، پول از جیبش خارج می‌سازد.

شهرت بسزای کتاب «پدر پولدار، پدر بی‌پول» باعث شد تا شرکت «پدر پولدار» تأسیس شود. این شرکت، یک مؤسسه‌ی بین‌المللی آموزشی است که

به تعلیم تجارت و سرمایه‌گذاری در هفت کشور جهان سرگرم است و ده‌ها هزار دانشجو دارد.

در طول دهه‌ی اخیر، نویسنده چندین کتاب را نگاشته که هر کدام به سهم خود موفقیتی را برای این شرکت به همراه داشته است.

گرچه حرفه‌ی «رابت» بر رشد دادن شرکت‌های کم‌سرمایه است، ولی در مؤسسه‌ی آموزشی وی، مهم‌ترین چیزی که تعلیم داده می‌شود، عشق و استقامت واقعی اوست. وی این آموزش را با یاری‌جویی از مردان بزرگی همچون «داگ مندینو»، «زیگ زیگلار» و «آنتونی رابینز» انجام می‌دهد. پیام رابت کیوساکی آشکار است: «مسئولیت مالی را خود بر عهده گیر، یا تا پایان عمر پذیرای شیوه نامه‌ها و فرمایش‌های دیگران باش. به دست خودت است که ارباب پول باشی یا برده‌اش.»

این همان تعریفی است که سخنان و نویسنده‌ی بلندآوازه‌ی جهانی، آنتونی رابینز درباره‌ی کار رابت اظهار می‌دارد. او چنین می‌گوید: «کار رابت کیوساکی در امر آموزش، کاری سترگ، ژرف، شگرف و دگرگون‌کننده است. من در مقابل سخت‌کوشی‌های وی سر تعظیم فرود می‌آورم و شرکت در این کلاس‌ها را به همه‌ی مردم توصیه می‌کنم.»

نگارنده در تدوین و نگارش مقاله‌ی پیش رو، تا حدی از نوشته‌ی فاضلانه‌ی آقای «روزبه احمدی» تحت عنوان «شانس به سراغ ذهن خلاق می‌آید» مندرج در مجله‌ی «موفقیت» هم تا حدی سود جسته است.

جا دارد از نشر سایه‌گستر نیز که ترجمه‌ی این کتاب را به صاحب این قلم واگذار کرده است، سپاسگذاری گردد.